

بهتازہ انداز

فروشی ہا / ۴

یک عدد
بہترین دوست
بہ فروتنی می رسد

ہوپا
Hoopa



کتابی دیگر از:

برنده‌ی جایزه‌ی کشتی بخار



فروشی‌ها/۴

یک عدد بهترین دوست به فروتن می‌رسد

کاره سانتوس

تصویرگر: آندرس گرو

مترجم: سعید متین

SE VENDE MEJOR AMIGO

© Text by Care Santos / Ediciones SM, 2014

© Illustrations by Andrés Guerrero / Ediciones SM, 2014

All rights reserved.

Persian translation Copyright © (2017) by Houpa Publication

Iranian edition published by arrangement with Ediciones SM

Through KIA Literary Agency

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (SM) خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



سرشناسه: سانتوس، کاره، ۱۹۷۰-م.
Santos, Care
عنوان و نام پدیدآور: یک عدد بهترین دوست به فروش می‌رسد/ کاره سانتوس؛
تصویرگر آندرس گرورو؛ مترجم سعید متین؛
مشخصات نشر: تهران، نشر هوپا، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۲۵ ص: مصور،
فروست: فروشی‌ها۴.
شابک: دوره: ۰-۸۰۲۵-۸۷-۰-۹۷۸-۶۰۰-۲-۲؛ ۰-۸۶۵۵-۰-۹۷۸-۶۰۰-۲-۲؛ ۰-۸۶۵۵-۰-۹۷۸-۶۰۰-۲-۲
یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۴. Se vende mejor amigo
یادداشت: گروه سنی: چ
موضوع: داستان‌های ماجراجویانه
Adventure stories
موضوع: داستان‌های طنز آمیز
Humorous stories
موضوع: شناسه افزوده: گرورو، آندرس، تصویرگر
Guerrero, Andres
شناسه افزوده: متین، سعید، ۱۳۶۵- مترجم
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۵ ه ی ب ۲۵۱ س ۸۳/۸۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۸۶۸۲۶



یک عدد
بهترین دوست

فروشی‌ها/ ۴

به فروتن می‌رسد

نویسنده: کاره سانتوس

تصویرگر: آندرس گرورو

مترجم: سعید متین

ویراستار: سارا مطلوب

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ هشتم: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۰-۸۰۲۵-۸۷-۰-۹۷۸-۶۰۰-۲-۲

شابک: ۰-۸۶۵۵-۰-۹۷۸-۶۰۰-۲-۲



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

• صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۰۸۸۹۹۸۸۳۰ | info@hoopa.ir . www.hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

تقديم به بهترين دوستان



تقديم به بهترين دوستم;
آزاده

سعید متین



۱

آیا برگشتن به مدرسه بعد از تعطیلات

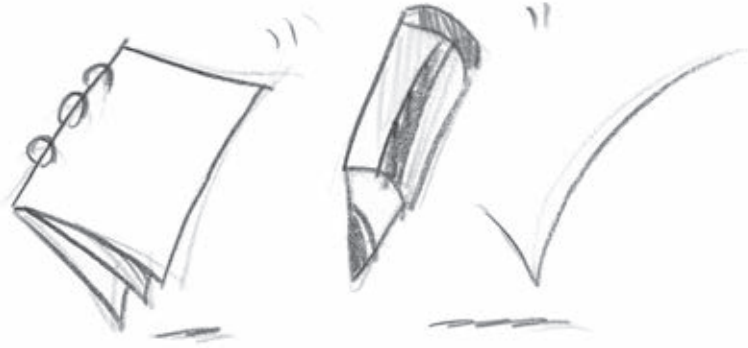
جالب است؟

فهمیدن اینکه سال جدید تحصیلی کی شروع شده، خیلی آسان است:

۱. خیابان‌ها پر از دخترها و پسرهایی می‌شود که کوله‌پشتی نو و صورت‌های خوابالود دارند.

۲. بزرگ‌ترها یک‌دفعه به‌نظر خیلی آرام‌تر می‌رسند.

۳. همه دوست دارند برایت تعریف کنند که تابستان چه کار کرده‌اند.



با برگشتن به مدرسه یک عالمه چیزهای وحشتناک هم بر می گردند؛ از آنهایی که هرچقدر هم زمان بگذرد، بهشان عادت نمی کنی: تکالیف، وظایف، زمان بندی، امتحانها، صبح کله‌ی سحر بیدار شدنها، دیر شدنها، اضطراب صبحگاهی مامان، نمره‌ها... نمی دانم چطور کسی می تواند این بندوبسات را دوست داشته باشد. به نظر شما لیج آدم را در نمی آورد؟

ولی نورا اصلاً عصبانی نبود. کاملاً برعکس، وقتی اولین روز مدرسه زنگ خانه شان را فشار دادم، صدای آواز خوان و خوشحالی (صدای نورا) جوابم را داد: «الان می آیم اسکااااااار.»



اولین روز مدرسه باید روزی غم انگیز، تکان دهنده و کابوس وار باشد. روزهای استراحت تمام شده و همراهش یک عالمه چیزهای خوب دیگر هم تمام می شوند: نصفه شب خوابیدن، تا بوق سگ بازی کردن، لنگ ظهر بیدار شدن، پابرهنه توی پارک قدم زدن، شنا کردن در استخر، ورزش کردن در هوای آزاد، از شر تکالیف خلاص شدن، بستنی خوردن، بازی محبوبت «پرسش و پاسخ» را با پدر بازی کردن، ولوشدن روی مبل، ولوشدن روی صندلی حصیری، ولوشدن روی تخت... وای چقدر کارهای باحال!





همه‌ی مادرهایی که می‌شناسم طرفدار مارتین گالان هستند. به‌خصوص دوست دارند بدانند در زندگی خصوصی‌اش چه خبر است؛ چون مارتین گالان هر سال حدود بیست بار می‌رود خواستگاری. آخرین کسی که رفت خواستگاری‌اش، آن مدل اوکراینی خیلی قدبلند و خیلی بور بود که به‌خاطر تبلیغ هندوانه و طالبی توی تلویزیون مشهور شده بود. اسمش «تاتیانا تیکیسمیکیس^۱» بود. چند هفته عکس‌های پدر نورا کنار تاتیانا تیکیسمیکیس توی همه‌ی مجله‌ها و روزنامه‌ها و اخبار دنیا بود. آن‌ها می‌رفتند بیرون تا درباره‌ی ازدواج با هم حرف بزنند. انگار همه دوست داشتند از شان عکس بگیرند؛ وقتی آن‌ها را می‌دیدند که در رستوران مشهوری شام می‌خورند، یا وقتی کنار ساحلی که نخل دارد بستنی می‌خورند یا وقتی توی فروشگاه‌های عجیب خیابان پنجم نیویورک قدم می‌زنند. از همه

برای کسانی که او را نمی‌شناسند بگویم که نورا بهترین دوست من است. درضمن باهوش‌ترین و تودل‌بروترین دختر دنیا هم هست. وقتی کوچک بود مادرش او را گذاشت و رفت. پدرش مجری بسیار معروف تلویزیون، مارتین گالان^۱ است که الان در شبکه‌ی کوتره تی‌وی^۲ با مسابقه‌ی «مرغ و خروس، بخوان یا بسوز» به موفقیت دیگری رسیده است. توی کلاس ما هیچ‌کس نیست که حتی یک هفته این برنامه را از دست بدهد؛ مخصوصاً آخرش را که اعضای هیأت داوران، خیلی عصبانی به سمت شرکت‌کننده‌هایی که بدتر از همه آواز خوانده‌اند، تخم‌مرغ گندیده پرتاب می‌کنند و با دادوهوار به آن‌ها بدوبیراه می‌گویند. چه باحال! شرکت‌کننده‌های بیچاره آخرش آن‌قدر چرب‌و‌چیلی و کروکتیف می‌شوند که انگار افتاده‌اند توی آشغال‌دانی. حال آدم به‌هم می‌خورد.

1. Martín Galán

۲. Cutre TV: Cutre به معنی بی‌کیفیت است. م.

1. Tatiana Tiquismiquis

بدتر این بود که بعدش با هم دعوایشان شد و قضیه‌ی دعوا را هم توی همه‌ی مجله‌ها نوشتند.

دعوا موقع خوردن شام صمیمانه‌ای در یک رستوران خیلی گران در آخرین طبقه‌ی برج ایفل اتفاق افتاد. تاتیانا از دست مارتین گالان حرصش گرفت و یکی‌دو تا تخم‌مرغ عسلی با سوسیس پرت کرد روی سروکله‌ی او. خبرنگارها از مارتین گالان با موهای بی‌تخم‌مرغ روی آن ماسیده بود و سوسیسی که از گوش چپش آویزان بود، عکس گرفتند. این برای مارتین



گالان مشهور از خودراضی و فوق‌العاده خوش‌تیپ که همیشه به سرووضع و آرایش موهایش می‌رسید، خیلی سنگین تمام شد. مثل گوجه قرمز شد و شروع کرد از توی سبد به سمت تاتیانا نان پرت کردن. نان‌ها همه‌جور طعمی داشتند: پنیر، زیتون، گردو و ... تکه‌های نان مثل خمپاره‌های گرم، مستقیم به سمت دماغ تاتیانا پرتاب می‌شد. دختر جوان از پله‌ها پا به فرار گذاشت (توی برج ایفل صدها راه‌پله هست) و تا وقتی به خیابان رسید یک‌بند دوید. مارتین و تاتیانا دیگر هم را ندیدند.

مارتین گالان را کارد می‌زدی خونش در نمی‌آمد، تا اینکه بالاخره یک بابایی پیدا شد و شامپوی مخصوص مارتین را برایش آورد و او توانست موهایش را که حسابی با تخم‌مرغ و روغن چرب‌و‌چیلی شده بود، بشوید. آن‌قدر عصبانی بود که همان‌جا به خبرنگارها گفت نمی‌خواهد هیچ‌چیز درباره‌ی دختری که غذا پرت می‌کند، بداند. همه به او حق دادند، من هم همین‌طور. آدم که غذا را پرت نمی‌کند، این را مادرم می‌گوید، آن هم روی سر خواستگارش.



دنیای
نورا پا در هواست.
پدرش بیکار شده و به خانه
برگشته و می‌خواهد پدر کاملی بشود.
نورا باید برای پدرش کاری دست‌وپا کند،
آن هم خیلی زود. دوستش اسکار در
ابداع نقشه‌های نبوغ‌آمیز، استاد است.
ولی چه‌جوری باید برای مجری‌های
تلویزیون کار پیدا کرد؟



اسکار
دیگر تحمل برادر کوچکش
را ندارد. بدی قضیه این است که
نورا برای گذراندن تابستان به نیویورک
رفته و بدون او، اسکار نمی‌داند مشکل را
چطور حل کند. ولی دوستان خوب، همیشه کنار
آدم هستند. راه حل این مشکل هم از طریق
ایمیل پیدا می‌شود: اسکار باید نخودی را با
برادر یا خواهر دیگری عوض کند. فکر
فوق‌العاده‌ای است؛ ولی ... آیا این
فکر جواب می‌دهد؟

اسکار
مادرسی‌وهشت‌ساله‌اش
را می‌فروشد. زنی تقریباً
خوش‌قیافه، با محبت و دارای صدایی
دلنشین که رفتن به شهر بازی را دوست
دارد، یک‌عالمه قصه بلد است و تقریباً
هیچ‌وقت آدم را دعوا نمی‌کند.
پس چرا او را می‌فروشد؟ چون اسکار فکر
می‌کند از وقتی نخودی به دنیا آمده،
مادرش دیگر او را دوست
ندارد.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر